

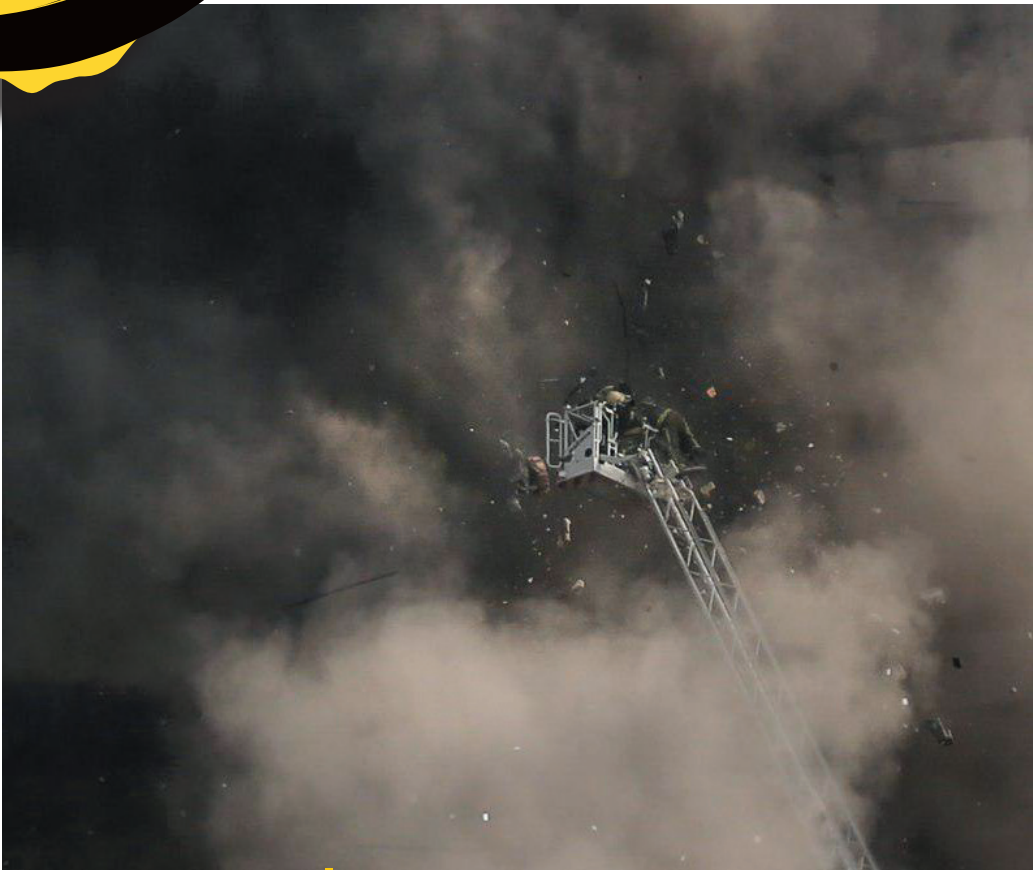
# مطمئن بودم که از پلاسکو زنده بر نخواهم گشت!

«سعید کمانی» آتش‌نشانی که با شجاعت و شهامت تا آخرین لحظه روی بالابر آتش‌نشانی در عملیات حریق پلاسکو ماند جان مردم را نجات داد و آن روزها تصاویرش پربازدید شد، از خاطرات آن روز تلخ می‌گوید

مجید حسین‌زاده | روزنامه‌نگار

پرونده

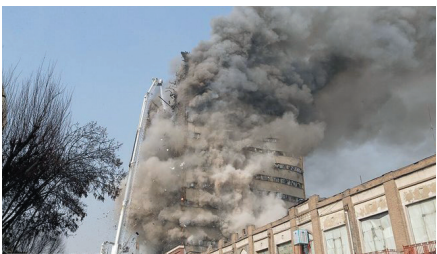
۳۰ دی ۱۳۹۵، ساختمان ۵۴ ساله پلاسکو در مقابل چشمان هزاران نفر آتش گرفت. از این ساختمان به‌عنوان نخستین آسمان‌خراش و ساختمان مدرن خاورمیانه یاد می‌شد. ۱۷ طبقه داشت و تقریباً ۵۶۰ واحد تجاری. هنوز چند دقیقه از شروع آتش‌سوزی نگذشته بود که تصاویر لحظه به لحظه اتفاقات آن جا در شبکه‌های اجتماعی پربازدید شد. دیگر شاهدان فروپاشیدن پلاسکو، تنها عابران و حاضران خیابان جمهوری نبودند، حالا میلیون‌ها ایرانی با قلب‌شان آن خیابان و اتفاقات پلاسکو را نظاره می‌کردند و نگران بودند. «سعید کمانی»، آتش‌نشانی است که در لحظه فروریختن ساختمان در بلندترین ارتفاع ایستاده بود، آتش را اطفای می‌کرد و جان چندین نفر را نجات داد. او تا آخرین لحظه یعنی حتی لحظه فروریختن پلاسکو هم دست از انجام وظیفه و فداکاری برای هموطنانش برنداشت و همچنان روی بالابر آتش‌نشانی برای خارج کردن مردم و همکار هایش از ساختمان، خودش را به آب و آتش می‌زد. او بعد از پایان عملیات، متنی در پیج شخصی‌اش منتشر کرد که در شبکه‌های اجتماعی پربازدید شد و مورد توجه قرار گرفت. کمانی در آن متن نوشته بود: «من زنده‌ام؛ نگران نباشید. آخرین نردبان که ستون را بغلش رد شد، من توش بودم. خداوند خواست زنده موندم. اما به من و آقامحمود آسیب جزئی رسیده. ماشین هم آسیب دیده. متأسفانه به چشم، شاهد آوار شدن ساختمان بودم و همکارانم رو در بدترین شرایط دیدم. ما برگشتیم ایستگاه. ماشین هم از عملیات خارج چون آسیب دیده...». در پرونده امروز زندگی سلام به سراغ اورفتیم تا برای ما از مشاهدات عینی‌اش از آن حادثه تلخ بگوید.



## مشکل این بود که کسبه دستور تخلیه را جدی نمی‌گرفتند

مشکلی بود که بعضی کسبه‌ای که آن جا بودند، به خاطر مال و اموالی که داشتند، بیرون نمی‌آمدند و به عبارتی، دستور تخلیه را جدی نمی‌گرفتند. به همین دلیل یک سری بچه‌های آتش‌نشانی حتی تا زمان نشست و فروریختن ساختمان بیرون نیامدند چون داشتند همه تلاش‌شان را برای ارضی کردن افراد و خروج از ساختمان به کار می‌گرفتند. اصلاً به همین دلیل، کار پیچیده شده بود. بعد از چند دقیقه هم، نشست دوم اتفاق افتاد که یک قسمتی از ساختمان از طبقه شش و هفت به پایین ریخت و تعدادی از همکاران من در همان لحظه شهید شدند.»

«مادر ضلع جنوبی بادوتا بالابرو ۳ تا نردبان کار می‌کردیم. از زمانی که رسیدیم آن جا، یک ساعت و نیم عملیات انجام دادیم تا این که ضلع شرقی ساختمان یک نشست کرد و تکان کوچکی خورد. بنابراین این تکان نشان داد که احتمال ریزش ساختمان هست. ما صدای بی‌سیم را داشتیم که اعلام شرایط بحران و خطر شد و گفتند که همه ساختمان را ترک کنند و بیرون بیایند. یعنی دستور تخلیه صادر شد.» او با این مقدمه ادامه می‌دهد: «ما با این نردبان‌هایی که داشتیم، تا جایی که توانستیم مردم را از ساختمان خارج کردیم و به منطقه امن رساندیم. فقط یک



## فکر نمی‌کردم آتش‌سوزی آن قدر حاد باشد

سعید درباره اولین لحظاتی که به ماموریت برای اطفای حریق پلاسکو اعزام شدند، می‌گوید: «در باره روزی که این اتفاق افتاد، استش را بخواهید ما فکر نمی‌کردیم که آتش‌سوزی آن قدر حاد باشد. یادم هست صبح که آمدیم محل کار و شیفتر را تحویل گرفتیم، ما را اعزام کردند. وقتی آدرس را گفتند که آتش‌سوزی در خیابان جمهوری است، من تعجب کردم که چرا آن جا. بالاخره زمانی که از بزرگراه آزادگان به خیابان آزادی پیچیدیم و دود را دیدم، متوجه شدم که مسئله بسیار جدی و خطرناک است. با دیدن حجم و وسعت دود، دلهره شدیدی در ما ایجاد شد و فهمیدیم که حادثه خیلی بزرگ‌تر از آن چیزی است که فکرش را می‌کردیم. اگر چه روزی که این اتفاق افتاد، مسیر به نسبت خلوت بود. تا نزدیک محل حریق آمدیم که به دلیل حضور مردم ترافیک بسیار سنگینی شده بود. در این فاصله که می‌رفتیم، مردم خیلی همکاری کردند و راه را برای مان باز می‌کردند.»

## روی نردبان ۵۴ متری بودم

از این آتش‌نشان درباره اولین لحظاتی می‌پرسم که به محل حادثه رسیدند که می‌گوید: «آن زمان ما دو ماشین متفاوت داشتیم که برای عملیات به تمام نقاط تهران اعزام می‌شدند. این ماشین‌ها تخصصی بودند و می‌توانستند در عملیات‌های مربوط به ساختمان‌های بلند، استفاده شوند. به محضی که به آن جا رسیدیم، کار اطفای حریق یک ضلع ساختمان را به ما سپردند. ما هم بلافاصله و بدون فوت وقت شروع به کار کردیم. ساختمان کاملاً در آتش می‌سوخت و نیروهای آتش‌نشانی هم به شدت مشغول کار و اطفای حریق بودند. ما هم تمام ۵۴ متر نردبان را باز کرده بودیم و کار اطفای طبقات بالا را انجام می‌دادیم و فاصله‌مان هم با ساختمان بسیار کم بود، چیزی در حدود دو یا سه متر. تا این که بعد از مدتی اولین نشانه‌های ریزش را در ضلع شرقی ساختمان دیدیم.»

## جان رفقایم بارزش‌تر از خودم بود



مقابل چشمان من، ساختمان فرو ریخت و بچه‌هایی که پشت فنس‌ها گیر کرده بودند هم با آن به پایین رفتند.»

او درباره گیر کردن تعدادی از آتش‌نشان‌ها در راه‌پله‌ها در زمان خروج می‌گوید: «بله، عده‌ای از بچه‌ها در راه‌پله‌ها گیر کرده بودند چون حجم دود غلیظی در راه‌پله‌ها وجود داشت. آن جا بود که دستور صادر شد مبنی بر این که بالابرها از طریق نردبان اقدام به خارج کردن افراد از پنجره‌های ساختمان کنند. بلافاصله بعد از صدور دستور شروع کردیم به خارج کردن بچه‌ها. اما متأسفانه پشت خیلی از پنجره‌ها فنس کشیده بودند و همین مانع خروج بچه‌ها می‌شد. ماندیم و تا لحظه آخر ماشین را اتکان ندادیم. گفتیم که جان رفقای مان برای مان بارزش‌تر است و اگر قرار به افتادن اتفاقی باشد، برای همه‌مان می‌افتد و اگر مقدر باشد که زنده بمانیم هم که خب می‌مانیم. اما متأسفانه خیلی طول نکشید که

## در زمان ریزش، در فاصله ۵، ۱ متری ساختمان بودم

کمانی که تا آخرین لحظه و حتی در زمان ریزش ساختمان دست از تلاش برنمی‌دارد، درباره آن لحظات تلخ و ترسناک و ریزش ساختمان ۱۷ طبقه در مقابل چشم‌هایش می‌گوید: «زمان ریزش ساختمان من تا آخرین لحظه در فاصله ۱/۵ متری با ساختمان در طبقات آخر مشغول اطفای حریق بودم. ریزش اول که اتفاق افتاد، یک عده از همکارانم زیر آوار ماندند. در همان لحظه من هم فکرش را می‌کردم که جانم در خطر است اما نمی‌شد که دست

کمانی که تا آخرین لحظه و حتی در زمان ریزش ساختمان دست از تلاش برنمی‌دارد، درباره آن لحظات تلخ و ترسناک و ریزش ساختمان ۱۷ طبقه در مقابل چشم‌هایش می‌گوید: «زمان ریزش ساختمان من تا آخرین لحظه در فاصله ۱/۵ متری با ساختمان در طبقات آخر مشغول اطفای حریق بودم. ریزش اول که اتفاق افتاد، یک عده از همکارانم زیر آوار ماندند. در همان لحظه من هم فکرش را می‌کردم که جانم در خطر است اما نمی‌شد که دست

ZENDEGI-SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه ۳۰ دی ۱۴۰۲

۸ رجب ۱۴۴۵ • ۲۰ ژانویه ۲۰۲۴

شماره ۲۱۴۱۲

۲۶۳۱

در زندگی سلام امروز بخوانیم:

سیر، سپر امنیتی بدن

ترمیم زندگی مشترک در

میان‌سالی

بحران میان‌سالی مسائل گسترده خود را دارد

اما زوچین با یک سری ترفندها می‌توانند

بهار دوم زندگی‌شان را هم پرشور و نشاط بگذرانند

آیا مردان در مسیریابی بهترند یا

زنان؟

طنز | به لحاظ روحی یا اقتصادی؟

## آماده پرت شدن از ارتفاع ۵۴ متری در آتش بودم!

ما داخل حریق بیندازد. در آن لحظات فکر می‌کردم که حتماً راننده ماشین، آقای محمدی هم شهید شده است. همین تاب خوردن‌ها ادامه داشت تا در نهایت ثابت ایستاد. بیسیم‌زد و همکارم را صدا کردم: «محمود، محمود، من را بکش بیرون». صدا از بیسیم همکارم نیامد و گفتم که حتماً شهید شده است. تمام آسمان را دود و گرد و خاک گرفته بود و چیزی به چشم دیده نمی‌شد. تنها فریادهای «یا حسین» به گوش می‌رسید و صدای گریه بلند بچه‌ها از پایین. جانی در بدنم نبود و به شدت آسیب دیده بودم. تنها کاری که توانستم انجام دهم این بود که نردبان اضطراری را باز کنم و به هر حتمی که بود خودم را به پایین برسانم. رسیدم پایین و دیدم محمود آن لحظه که شاهد افتادن ستون بوده به جای فرار مانده و ماشین را ترک نکرده بود اما تنها کاری که توانسته بود انجام دهد، پناه گرفتن زیر عرشه ماشین بود که همین موضوع جان‌ش را نجات داد. نکته جالب این است که او هم فکر می‌کرد من در بالا شهید شده‌ام. وقتی همدیگر را دیدیم باورمان نمی‌شد که زنده‌ایم.»



## بعد از عملیات فقط با پدر و مادر تماس گرفتم

می‌گرفتند که حامل را ببرند. من فقط با خانه‌مان تماس گرفتم و به پدر و مادرم گفتم که نگران نشوند و من زنده‌ام. اما خب، دوستان زیادی در آن لحظات با من تماس می‌گرفتند تا جوابی‌ای حال‌شان را بگویم. آن موقع من حالم خوب بود، اما به تماشای آن حادثه، من خیلی ناراحت بودم، هم خسته. توان این که پاسخ تک تک تماس‌ها را بدهم، نداشتم. «او در پایان درباره این که آیا حادثه پلاسکو در دیدگاه‌اش نسبت به شغل آتش‌نشانی تغییری ایجاد کرده یا نه، می‌گوید: «به کارم نه، اما به خیلی چیزهای دیگر چرا. اگر تا قبل از این خیلی چیزها برایم مهم بود، الان در نظرم کوچک‌ترین اهمیتی ندارند چون من لحظه آخر را دیده‌ام. لحظه‌ای که دیگر هیچ چیز مهم نیست.»

از اومی پرسم که وقتی پایین آمدید با چه صحنه‌ای مواجه شدید که می‌گوید: «تا ارتفاع ۱۰ متری از سطح زمین هیچ چیز جز دود و گرد و خاک دیده نمی‌شد. حدود ۴۵ متر را پایین آمدم بدون آن که چیزی از زمین را ببینم. وقتی به سطح زمین رسیدم، از نردبان پایین آمدم و همان جا نشستم. حدود یک ساعت ماندیم و بعد برگشتیم به ایستگاه خودمان و تمام طول مسیر هم گریه می‌کردیم. ماشین را که آسیب جدی دیده بود، به ایستگاه برگرداندیم. در آن لحظات، خیلی با من تماس

